

خاقانی شخصیت خودشیفته و کمال‌گرا

سمیه رضایی، زینب رضایی*

دکتر اکبر صیادکوه**

چکیده

خاقانی شخصیتی بزرگ و دانشمندی دارای ذوق و قریحه سرشار بود. او خود به بزرگی خویش واقف بود، و در اشعارش بارها به آن اشاره کرده است؛ اگر چه این تمایل به ستایش خویش در اشعار شاعران بزرگ دیگر، چون سعدی، حافظ و... نیز دیده می‌شود؛ اما خاقانی در این راه پای فراتر نهاده است. شاید داشتن چنین توانمندی‌هایی موجب شده که شخصیت او به گونه‌ای شکل گیرد که دیگران را به هیچ شمارد، خود را بی‌بدیل و نظیر بیندارد، ارتباطات شکننده‌ای با دیگران داشته باشد و عنصر تفاخر جزء ویژگی‌های سبکی وی به شمار آید. ویژگی‌هایی که از نظر دانش روانشناسی، ویژگی‌های یک فرد «خودشیفته» قلمداد می‌شود. خاقانی انسانی کمال‌گرا و جاه‌طلب نیز بوده است، کسی که می‌خواست همه‌چیز مطابق آرمان‌های او باشد، و البته باید گفت، همین کمال‌گرایی نیز یکی از خصوصیات افراد خودشیفته است.

در این مقاله پس از مراجعه به منابع و کتاب‌های روانشناسی و استخراج ویژگی‌های خودشیفتگی، آثار افضل‌الدین بدیل خاقانی با آن‌ها سنجیده شده، و ویژگی‌های شخصیتی وی که برجسته‌ترین آن‌ها خودشیفتگی است، تحلیل و بررسی گردیده است.

واژه‌های کلیدی

انتقادناپذیری، خاقانی، شخصیت خودشیفته، فخریه، کمال‌گرایی، هیچ‌پنداری دیگران.

.*

.**

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

مقدمه

بوستان غزل‌هایش طراوتی جاوید دارد، و بلندای معرفتش آشیانه در ناهید. دنیا را هفته‌ای می‌داند، و عمر گذرا را بر باد رفته‌ای می‌انگارد. چون غم یاران می‌خورد، آماج نیزه‌داران می‌شود. در باغ عهد گیاه وفایی نمی‌بیند و در بوستان معرفت یاس صفایی نمی‌چیند. قصایدش گاه بر خاک تکلف می‌رویند، و گاه تا چکاد تسلف می‌پویند. غزل‌هایش مشاطه روح‌اند، و در اقیانوس بی‌کرانه سردرگمی به منزله سفینه نوح...

باز قطعاتش که برآمده از دلی اندوهناک‌اند، و سینه ابیاتش از غم آزرده‌گی‌های روزگار، افسرده و

چاک چاک...

خاقانی یکی از قصیده‌سرایان بنام در عرصه شعر و ادب پارسی است، که به حق شایسته تمجید و ستایش فراوان است. شاعران بزرگی بعد از او بوده‌اند، که خط خاقانی را خط‌مشی خود در زمینه شاعری قرار دادند، و کسان بسیاری هستند، که در توصیف زیبایی‌هایی اشعار او داد سخن سر داده، یا می‌دهند. او نه تنها شاعر، که دانشمندی بزرگ بود. وی در حقیقت یکی از دانشمندان عصر خویش بوده است که وفور علم و دانش او، در لابلای قصاید غرایش به روشنی هویدا است. خاقانی در میان شاعران بزرگ ادب پارسی، نه صرفاً بهترین، که یکی از بهترین آن‌هاست. توانایی او در سرودن، بازی با کلمات، اعداد، و گنجانیدن علوم مختلف در لابلای اشعار نابش، حاکی از استعداد او در این زمینه، و میزان دانش و آگاهی او از علوم مزبور است.

در یک نگاه کلی از دیدگاه سبک‌شناسی

«خاقانی شروانی، شاعری است دارای سبک شخصی، مخصوصاً شعر او به لحاظ دشوار بودن، مفصل بودن، مفاخره و ستایش خود، تلمیح به رسوم و فرهنگ عامه که در منابع و مأخذ رسمی یافت نمی‌شود، تلمیح به سنن مسیحی، تلمیح به مسائل علمی (نجومی-طبی)، بدگویی از حاسدان و دشمنان، تشخص خاصی دارد. موسیقی کلام، طنطنه عبارات و ضربه‌های پتک‌وار قوافی و ردیف

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

پیش و بیش از آن که خواننده به معنی توجه کند او را مسحور و گیج می‌کند.» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۳۹) خاقانی سبب شده تا برخی از شخصیت او خرده بگیرند، و این همه را در اشعار خود، به خوانندگان خویش عرضه کرده است. بزرگان خلاءهایی در شخصیت این بی‌بدیل چکامه‌سرا احساس کرده، و هر کدام به گونه‌ای در نکوهش دقیقه‌هایی از لحظات شاعرانه او داد سخن داده‌اند.

این نکته را باید در نظر داشت که مفاخره یکی از مختصات سبک آذربایجانی است، و تداول آن را دیوان شاعرانی که در این عهد ظهور کرده‌اند، به وضوح می‌توان دید. «در شعر سبک آذربایجانی از نظر فکر، فاضل‌نمایی و اشاره به علوم مختلف وجود دارد. لحن حماسی در شعر این دوره تبدیل به مفاخره شده است و شاعران این مکتب معمولاً در ستایش خود داد سخن داده‌اند، شاعران دیگر را قبول ندارند و هجو می‌کنند...» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۳۵)

اما خاقانی در این امر بسیار زیاده‌روی کرده، و حتی شاعران هم‌عصر خود را، که گاهی در این وادی طبع‌آزمایی می‌کرده‌اند، به خشم واداشته است؛ و محققان و منتقدان را برآن داشته، تا هرکدام به گونه‌ای رفتار او را نقد کنند، و نسبت‌هایی به این شاعر دردآشنای شروان بدهند، نسبت‌هایی که بی‌شک برگرفته از سخنان خود اوست، و به راستی که می‌توان از بطن کلام هر انسانی به شخصیت و درونیات او پی برد.

او همیشه درصدد بوده است تا به قله‌ها دست یابد. خود را مستحق تمجید و ستایش می‌دانست و نمی‌توانست بپذیرد کسی برتر از او باشد، یا کهتری به قصد تحقیر نمودنش دست یازد.

اگرچه با مدح یک شاعر نمی‌توان به درونیات او پی برد؛ اما خاقانی در ضمن مدح نیز به مباحث خویشتن می‌پردازد، و دیگران را تحقیر می‌کند. «مدایح شاعران معرف شخصیت و سخن دل آنان نیست. از این قرار برای شناخت اخلاق و افکار و شخصیت شاعران، باید به اشعار دیگر آنان رجوع شود که محققاً به ابیاتی خواهند رسید که مبین عقیده و شیوه افکار شاعرند.» (وزین پور، نادر، ۱۳۷۴: ۲۹۴)

البته با در نظر گرفتن اوضاع و احوال زمانه، و نابسامانی‌های حاکم بر روزگار، تا حدی رفتار خاقانی موجه است، با این توجیه که نامرادی روزگار و آرمان‌گرایی خاقانی با هم سر سازگاری نداشتند...

بله، ما می‌توانیم تا حدی رفتار و منش او را موجه جلوه دهیم، اما نمی‌توانیم او را به خاطر جایگاهش در دنیای ادب، انسان کاملی بنامیم. کسان بسیاری در اطراف خاقانی می‌زیستند و شرایطی همسان با او را داشتند، اما چرا هیچ‌کدام به اندازه خاقانی هجو نمی‌کنند، و این همه فخر نمی‌فروشند، چرا آن‌ها هم به مانند خاقانی به دوست و دشمن بدبین نیستند، و ناسزاگویی را به دفتر و دیوان شعر خود راه نمی‌دهند البته همه این‌ها گاهی هست، اما به ندرت...

«همه انسان‌ها از هر ملت و نژاد به انگیزه حب ذات و کشش فطری طالب سعادتند و برای نیل به آن تلاش و کوشش می‌کنند. ولی در گذشته و حال اغلب نمی‌دانند سعادت واقعی در چیست و راه وصول به آن کدام است.» (فلسفی، ۱۳۵۹: ۴)

در نهاد هر انسانی غرایز بسیاری وجود دارد. هر غریزه هدف مشخصی دارد و بی‌گمان وجود این غرایز برای تداوم زندگی انسان رو به کمال لازم است. از جمله این غرایز، غریزه قدرت و برتری‌طلبی است و از آن‌جا که برای پیشرفت انواع مختلف مخلوقات این غریزه لازم بوده است، حایز اهمیت بسیار است.

«در حقیقت دو قوه و دو اصل مهم در طبیعت موجود است. اصل قدرت و اصل عشق و محبت. و لازم است هر دوی آن‌ها در دوران زندگی سلامت‌بخش آدمی به تظاهر برسند و اقناع شوند. چه این‌ها در حقیقت دو بال هستند که آدمی بدان وسیله می‌تواند به سوی مطلوب خود پرواز کند.» (جیمز، ۱۳۶۶: ۳۴۴)

اما این غرایز لازم است تا در مسیر درست خود هدایت شوند، تا انسان را به کمالی که سزاوار آن است، رهنمون گردند.

«اگر غریزه قدرت‌نمایی به خوبی «تصعید»^۱ شود مردان کشوری و اداری عالی‌قدر، ژنرال‌های شجاع، کارمندان واقعی و درستکار به وجود می‌آورد...» (جیمز آرتور، ۱۳۶۶: ۳۴۶)

و البته ذکر این نکته درست و بجا می‌نماید که مفاخره و مباحات به فضایل انسانی، و بزرگواری-ها گاهی نه تنها نکوهیده نیست، بلکه از نظر اسلام ستوده نیز هست، اما نه همراه با تحقیر دیگران، به منظور برجسته ساختن خویشتن خویش، و نه تاحدی که گمان تکبر را برانگیزد، و شخصیت انسانی را در نظر دیگران نامطلوب و نازیبا گرداند. مبالغه و زیاده‌روی در هر کاری ناستوده است، هرچند آن کار در زمره افعال ستوده باشند. خاقانی به همه چیز خود مباحات می‌کرد به قیمت تحقیر دیگران و در این کار بسیار زیاده‌روی می‌کند.

هرکس برخی از اشعار خاقانی را بخواند، متوجه گونه نامتعارفی، در درون ناآرام او می‌شود، و با خود می‌گوید، که او اگر چه بسیار توانمند بود، اما نباید این گونه سخن می‌گفت؛ چرا که با این سخنان تمامیت خود را زیر سوال می‌برد، و اذهان جویندگان جهان‌بینی‌اش را به چالش وا می‌داشت. او خود را برتر از همه می‌دانست، و دیگران را «خاک بیزان هوس»، «روزکوران هوا»، «دشمنان ذهن و فطنت»، «رفیقان ریا» و... می‌خواند؛ تا جایی که به حق می‌توان گفت که خاقانی «استاد لاف و گزافه‌های شاعرانه» است (البته گاهی هم از فروتنی ابایی نداشته است).

خودستایی‌های بسیار خاقانی، و دیگر ابعاد شخصیت او، دست به دست هم می‌دهند، تا گمان خودشیفتگی در این بی‌بدیل چکامه‌سرا مطرح شود، و اشعار ناب او در دیوان و تحفه‌العراقین به تقویت این گمان می‌پردازند.

این گفتار بر آن است، تا به بررسی برجسته‌ترین ویژگی شخصیتی افضل قصیده‌سرایان، افضل‌الدین بدیل، خاقانی شروانی، براساس معیارها و موازین علم روانشناسی بپردازد. برای این

۱- تصعید (Sublimation) عملی است که بدان وسیله می‌توان احساسات هیجان‌انگیز غریز را از حالت اولیه خود به سوی هدف‌های عالی‌تر و بهتر توری سوق داد که هم رضایت خاطر آن فرد حاصل شود و هم به نفع اجتماع بوده باشد.

منظور به کتب معتبر در این رشته مراجعه شد، و آنگاه بر اساس آنچه خاقانی در آثارش بروز داده است، ویژگی‌های شخصیتی وی بررسی و استخراج گردید.

۲- مفاخره در شعر شاعران بزرگ

گفتنی است استعمال برخی الفاظ مصطلح در دایره‌المعارف روان‌شناسی، بر صحیفه هویت این بی‌بدیل چکامه‌سرا، نسبتی است نه درخور؛ بل خدشه‌ای بر تمامیت اوست، و این یعنی نادیده گرفتن خدمات ناب خاقانی به دنیای ادبیات و شعر پارسی؛ اما باید گفت، هیچ انسانی کامل نیست، و همه بزرگان تاریخ بشریت در کنار محسنات خویش معایبی داشته‌اند. حافظ با همه بزرگی‌اش خودستایی می‌کند و سعدی هم... و آنچه می‌گویند، خود معرف این نوابغ عرصه شعر و شهود است. «خودستایی در بیان همه شاعران هست، حتی گویندگان بزرگی که به خودستایی نیازی ندارند، و این امر شاید ناشی از این معنی باشد که هنرمندان باید به نبوغ خود واقف باشند که بدون اعتماد به قریحه و موهبت خویش بارور نمی‌شوند، شاید یک موجب آن، وجود معارضان و یا رقیبانی بوده است که می‌خواستند از شأن آنان بکاهند پس ناچار بوده‌اند که شایستگی خود را به زبان بیاورند.» (دستی، ۱۳۶۴: ۲۶۱)

نمونه‌هایی از مفاخرات شاعران پارسی سخن:

مسعود سعد نظم و نثر خود را به مروارید، و طبعش را در روانی به دریا همانند می‌سازد:

به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست

به هیچ وقت مرا نظم و نثر کم نشود که نظم و نثرم درست و طبع من دریاست

(از کوهسار بی فریاد، ص ۵۵)

ناصر خسرو طبع خویش را منبع‌تر از آن می‌بیند که در ارزشمندش را به پای خوکان ممدوح

بریزد. او خود را در شعر، آفریننده‌ای توانا می‌انگارد:

من آنم که در پای خوکان نریزم — مرین قیمتگی در لفظ دری را

خاقانی شخصیت خودشیفته و کمال‌گرا ۲۲۳

(دیوان ناصر خسرو، ص ۱۲۷)

سخن حجت گزارد نغز و زیبا که لفظ اوست منطق را گزاره

(دیوان ناصر خسرو، ص ۴۳۹)

شیخ فریدالدین، عطار نیشابوری نیز به مناعت طبعش افتخار می‌کند، و جهانی را معطر از عطر

روح انگیز خویش می‌داند...:

همت عالیم ممدوحم بس است قوت جسم و قوت روحم بس است

(منطق الطیر، ص ۲۵۳)

کردی ای عطار بر عالم نثار نافه اسرار هر دم صد هزار
از تو پر عطر است آفاق جهان وز تو در شورند عشاق جهان
ختم شد بر تو جو بر خورشید نور منطق الطیر و مقامات طیور

(منطق الطیر، ص ۲۴۶-۷)

سنایی شاعر برجسته معاصر خاقانی نیز خطاب به مدعیان چنین می‌گوید:

لاف که هستیم سنایی دگر از غزل و مرثیه سحر آفرین
آری، هستند سنایی، ولیک از سرشان جهل جدا کرده سین
نیک در آنست که داند خرد چشمه حیوان ز نم پارگین
گرچه به لاف و به تکلف چنو نظم سرایند، گه آن و گه این
این‌همه، حقا، که سوی زیرکان گر بنگارند نه شیر آفرین

(تازیانه‌های سلوک، ص ۱۸۹)

نظامی هم در مدح خویش چنین می‌سراید:

ای نظامی مسیح تو دم توست دانش تو درخت مریم توست
چون رطب ریز این درخت شدی نیک بادت، که نیکبخت شدی

(هفت پیکر، ص ۲۱)

❖ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

و در توصیف شعر خود، و جایگاه خود در دنیای شاعری می‌گوید:

شعر به من صومعه بنیاد شد	شاعری از مصطبه آزاد شد
زاهد و راهب سوی من تاختند	خرق‌ه و زنار بر انداختند
گر بنمایم سخن تازه را	صویر قیامت کنیم آوازه را
هر چه وجود است، ز نو تا کهن	فتنه شود بر من جادو سخن
صنعت من برده ز جادو شکیب	سحر من افسون ملایک فریب
بابل من گنج‌ه هاروت سوز	زهره من خاطر انجم فروز

(مخزن‌الاسرار، ۴۳)

به که سخن دیر پسند آوری	تا سخن از دست بلند آوری
هر چه در این پرده نشانت دهند	گر نپسندی به از آنت دهند
من که در این شیوه مصیب آمدم	دیدنی ارزد که غریب آمدم

(مخزن‌الاسرار، ص ۴۲)

و شمس‌الدین محمد، حافظ شیرازی هم که در غزل‌سرایی سرآمد شاعران غزل‌پرداز است، بیت اشعار خود را بیت‌الغزل معرفت می‌خواند و بر نفس دلکش و لطف سخن خویش درود و آفرین می‌فرستد:

شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است	آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش
----------------------------------	------------------------------

(دیوان حافظ، ص ۳۸۱)

و ادعا می‌کند که هیچ کس در طول تاریخ به توان‌مندی او زلف سخن را نیاراسته است:

کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب	تا سر زلف سخن را به شانه زدند
------------------------------------	-------------------------------

(دیوان حافظ، ص ۲۴۸)

حسد چه می‌بری؟ ای سست نظم بر حافظ	قبول خاطر و لطف سخن خداداد است
-----------------------------------	--------------------------------

(دیوان حافظ، ص ۵۵)

سعدی شیرین‌سخن شیراز نیز در شاعری خود را در صدر سخن‌سرایان عالم می‌پندارد:

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

گوش بر ناله مطرب کن و بلبل بگذار که نگوید سخن از سعدی شیرازی به
(گلستان، ص ۶۲۳)

و...

بنا بر این قبل از هر گونه قضاوتی باید دید، کدام شاعر است که فضل‌فروشی نکرده است؟! حتی مولانایی که چون از او سخن به میان می‌آید، ناگهان یاد خدا در اذهان خداجوی حق‌پرست تداعی می‌شود، و روح پرشور و شیدای ذات احدیت، با شنیدن نوای دلنشین اشعارش از جهان خاک، تا بلندای بی‌منتهای افلاک می‌رود نیز، مثنوی خود را می‌ستاید، و از جذبه سخن خویش چنین می‌گوید:

«مثنوی ما دلبری است معنوی که در جمال و کمال خود همتایی ندارد. و هم‌چنان باغی است مهیا و رزقی است مهنا که جهت روشن‌دلان صاحب‌نظر و عاشقان سوخته‌جگر ساخته شده است...»
(افلاکی، جلد ۲، ۷۶۸)

آنها خود را می‌ستودند، و به توانمندی خود در این شاخه پربار از درخت معرفت و هنر(شعر و سخن) اعتقاد تام داشتند. از تراوشات قلم خود متمتع می‌شدند، و به خودی خویش افتخار می‌کردند، و این افتخار را در فخریه‌هایی، مفتخرانه به منصفه‌ظهور می‌کشاندند. هر چند خاقانی شروانی در این امر تا حد زیادی اغراق کرده و دست همه آن بزرگان را به زنجیر خودستایی از پشت بسته است.

۳- اختلال شخصیت خود شیفته

«خودشیفتگی یکی از ویژگی‌های شخصیتی برجسته‌ای است، که گریبان کسان بسیاری را گرفته است. جایگاه این ویژگی تا آن حد است که در اسطوره‌های یونان، اسطوره «نارسیس» به آن اختصاص یافته و به دنبال آن نارسیسیسم پدید آمده است. نارسیس پسرکی بسیار زیبا رویی بود که هر دختری او را می‌دید، آرزو می‌کرد، ای کاش همسر وی می‌شد؛ اما نارسیس به هیچ‌کدام رغبتی نشان نمی‌داد و با بی‌اعتنایی از کنار آنان می‌گذشت. سرانجام دعای یکی از دلباختگان دلریش کارگر

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

شد و نارسیس بر آب زلال یک آبگیر خم شد تا آب بنوشد، در این هنگام چهره خود را دید و شیفته خود گردید؛ آنگاه فریاد زد، که اکنون دانستم دل‌باختگان من چه رنجی تحمل می‌کرده‌اند.» (رک همیلتون، ۱۳۷۶: ۱۱۵-۱۱۶، با اختصار و تصرف)

ظاهرا شیخ اجل - سعدی شیرازی - در بیت زیر بدین اسطوره نظر داشته است:

جرم بیگانه نباشد که تو خود صورت خویش گر در آینه بینی برود دل ز برت

(غزلیات سعدی)

و اما پیامد این رفتار، ایجاد مجموعه‌ای ویژگی‌های روانی و شخصیتی است. آزاد مهم‌ترین

ویژگی‌های این اختلال را چنین برشمرده است:

«در این اختلال فرد از طریق خیال پردازی‌های نامحدود در باره موفقیت، قدرت، زیبایی دچار خودمجبوبی دایمی است که از طریق رفتارهای نمایشی و بازیگری برای مورد تحسین واقع شدن جلوه‌گر می‌شود. انتقادگرایی و بی‌تفاوتی نسبت به دیگران و احساس دایمی تهدید نسبت به عزت نفس در این افراد موجب پاسخ‌های اغراق‌آمیز به صورت خشم، شرم، تحقیر و پوچی می‌شود. اشتغال ذهنی آنان همواره درباره خودبزرگ‌بینی است، و این موضوع روابط بین فردی آنان را به طریق‌های مختلف، مختل می‌سازد. این افراد ممکن است، به راحتی نتوانند احساسات دیگران را درک کنند و یک احساس اغراق‌آمیز در باره محق بودن خود داشته باشند؛ به نحوی که بدون آن که مسؤولیت‌های دوجانبه را احساس کنند، معتقد باشند که دنیا به آنها بدهکار است. آنها ممکن است، رفتاری استثمارگرانه داشته باشند و در جهت تمایلات خودشان از دیگران بهره‌برداری کنند. وقتی که با کسی رابطه برقرار می‌کنند، ممکن است رفتارشان در حد افراطی، یعنی به عرش رساندن خود از یک سو و بی‌ارزش ساختن فوق‌العاده‌اش از سوی دیگر در نوسان باشد.» (آزاد، ۱۳۷۴: ۷ - ۲۸۶)

افراد خودشیفته معمولاً به دیگران حسادت می‌کنند، یا معتقدند که دیگران به آنها حسادت می‌کنند، و نیازمند آنند که از آنها تعریف و تمجید شود. آنها معمولاً افرادی کمال‌طلب، یا به عبارتی جاه‌طلب هستند، و همیشه در رویاهای خویش به آرزوهای دور و دراز می‌اندیشند.

«مبتلایان بدین ناهنجاری شخصیتی، بسیار خودبزرگ‌بین، انتقادناپذیر، خوددرای، متکی به نظر خود، حساس و مستعد ابتلا به افسردگی هستند. خود را ویژه و بی‌نظیر می‌دانند، به علت حساس بودن زیاد روابط شکننده‌ای دارند، و در نتیجه موجب خشم دیگران می‌شوند، و نداشتن هم‌حسی در آن‌ها موجود استرس می‌شود. این افراد احترام به نفس شکننده‌ای دارند.» (ر.ک: پورافکاری، ۱۳۸۰)

با عنایت به ویژگی‌های برشمرده شده، هر فردی که این ویژگی‌ها یا خصلت‌ها را داشته باشد، فردی خودشیفته به شمار می‌آید. به نظر می‌رسد، خاقانی شروانی، عالم و شاعر توانای قرن ششم، دارای چنین شخصیتی بوده است.

۴- خاقانی شخصیت خودشیفته

خاقانی در زوایای دیوان خود، بسیار به خود و آن چه به نوعی به او ارتباط دارد، بالیده است. می‌توان گفت، خودستایی‌های خاقانی معرف واقعی اویند، و تا حدی نماینده خلاءهایی در درون ناآرام او؛ چرا که انسان‌هایی که از سلامت روانی برخوردارند، خود را آن‌گونه که هستند، شناخته‌اند، و نیازی به تعریف و تمجید از خود نمی‌بینند. افراد سالم یا به تعبیر مزلو، خودشکوفای، «می‌توانند ماهیت خود - یعنی نقاط قوت و ضعف خود را - بدون کوششی برای جعل یا تحریف خودانگاره - خود و بدون احساس شرم یا گناه زیاد برای هر شکست (یعنی، آن‌ها واقعا هم دارای ایرادهایی هستند) بپذیرند. آن‌ها همین نگرش پذیرا را نسبت به ضعف‌ها و زشتی‌های مردمان دیگر و نوع آدمی در کل دارند.» (شولتز، ۱۳۷۷ : ۳۷۰)

اما خاقانی گویی باید از فضایل خود می‌گفت، گویی تا خاقانی خود را نمی‌شناساند، کسی او را نمی‌شناخت، البته این نگرش خاقانی بود، نگرشی که به حق شایسته شخصیتی برجسته، چون خاقانی شروانی نبود. و خشم انسان‌های بسیاری را برآشفته. زرین‌کوب در این باره معتقد است:

«خودستایی‌ها و آوازه‌گری‌هایی که در اشعار خاقانی هست نه فقط شاعران روزگار او چون جمال‌الدین اصفهانی، رشید و طواط و اثیر اخسیکتی را به خشم و ستوه آورده، بلکه در زمان ما نیز که

❖ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

دیگر وجود شاعر همه خاک شده است و آن غبار مهر و کین هم که تاخت‌وتاز وی در تنگنای محیط شروان بر انگیزخته بود فرو نشسته است باز نمی‌توان این مایه خودستایی را از وی پذیرفت. در حقیقت خاقانی نه تنها از بیشتر شاعران روزگار خویش با تحقیر یاد می‌کند و آنها را عطسه خویش، ریزه‌خور خوان خویش و دزد بیان خویش می‌خواند، بلکه مردم زمانه خود را نیز مکرر می‌نکوهد و به قدر ناشناسی و تنگ چشمی و بدسگالی متهم می‌دارد. از این جهات وی تا حدی یادآور متنبی شاعر نام‌آور عرب است و مانند او نوعی سرخوردگی زهرآلود و خودپسندی سیری‌ناپذیر در سراسر سخنانش پیداست.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۱۳)

۵- متنبی و خاقانی

متنبی احمد بن الحسین الجعفی الکوفی شاعر معروف عرب در قرن چهارم هجری می‌زیست، و بخشی از عمر خود را در خدمت عضدالدوله دیلمی گذراند. جایگاه متنبی در شعر عرب هم‌سنگ شیخ اجل - سعدی شیرازی - در ادب پارسی و شکسپیر در زبان انگلیسی است. «متنبی مردی جاه‌طلب بود و همواره در آرزوی سیادت و سروری تا آن جا که می‌توان گفت به جنون شهرت و مقام مبتلا گشته بود. نیروی جسمانی و شدت و عاطفه و خودپسندی شگفت‌آورش این جنون را در او قوت می‌بخشید. او در نظر خود برتر از همه آدمیان بود:

ان اکن معجبا فعجب عجب لایبری فوق نفسه من مزید

«اگر خودپسندی می‌کنم این خودپسندی از مرد عجیبی است که بالاتر از خود کسی را نمی‌بیند.» او خود را عدیل پیامبران می‌شمرد. می‌پنداشت آن چه خداوند آفریده و نیافریده در برابر خلقت او ناچیز و در قیاس با همت او حقیر است. او پروردگار شعر است و خیل عظیم قوافی بنده اوست. اگر به پیشگاه پادشاهان حاضر می‌شود برای رسیدن به هدفی متعالی است. به هنگام خواندن شعر چون دیگر شاعران در مقابل ممدوحان نمی‌ایستاد، بلکه نشسته شعر می‌خواند، زیرا او خود را هم - طراز پادشاهان می‌دانست و اگر به او صله‌ای می‌دهند وظیفه‌ای است که باید ادا کنند و در برابر

❑ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

گوهرهای منظوم او هر پاداشی اندک است.» (حنالفاخوری، ۱۳۸۳: ۴۴۱)

مباهات متنبی در ضمن غزلی عاشقانه

انـا تـرب النـدی و رب القـوافی و سـمـام العـدا و غـیظ الحـسـود
انـا فـی امـه تـدارکـها الله غـریـب کـصـالـح فـی ثـمـود

(آربری، ۱۳۸۴: ۳۷)

گاه گاهی خاقانی را با متنبی شاعر عرب قیاس کرده‌اند، و مطالب ثبت شده در کتب تواریخ و تذکره‌ها، از زندگی این دو شاعر شهیر، خبر از قرابت شخصیتی آنان می‌دهد. درصد فخریه در دیوان اشعار خاقانی و متنبی بسیار بالاست و گواه این دعوی که لحظات بیشتری را با خویشتن خویش در حشر و نشر بوده‌اند، و در این مهم بی‌شک، هم چندی (کمیت مفاخره‌ها) و هم چونی (تکلف در ایراد سخن) اشعار، حایز اهمیت بسیار و درخور تدبر و تأمل است.

متنبی نیز گویا چون خاقانی از آوردن الفاظی رکیک در هجو کسی که او را به خشم وامی‌داشت، پروایی نداشته و با صراحت در مقابل کسانی که او را خواسته یا ناخواسته آزرده‌اند، با راندن الفاظی شنیع، دشمنی خود را ابراز می‌نموده است. او برای تسکین آلام خویشتن سلاح طعنه و هجا را برمی‌گزیند، و به وسیله این سلاح، و با اسب صراحت بیان، به سوی دشمن یا دشمنان خویشتن می‌تازد... یکی از عوامل خشم و عصبانیت، دوست داشتن بیش از اندازه خویشتن است. همان‌گونه که می‌دانیم خاقانی و متنبی هر دو در زمره شاعرانی بودند که بیش از پیش به فخر و مباهات به خویشتن و هر آن چه به آنان مربوط می‌شده است پرداخته‌اند. کسی که زیاد خشمگین می‌شود، خود را بسیار دوست می‌دارد، هر آن کس که بیش از حد متعارف با خویشتن خویش در صلح به سر می‌برد، قطعاً بسیار از خود می‌گوید و سعی در ابراز خود دارد. او از خود می‌گوید چون می‌اندیشد که دیگران او را آن‌گونه که باید نشناخته‌اند، پس باید خود را بشناساند. می‌اندیشد که اگر او شناخته نشود فاجعه‌ای در عالم انسانیت رخ می‌دهد، و او نمی‌تواند وقوع چنین واقعه‌ای را برتابد. پس زمانی که کسی به خود اجازه می‌دهد تا ذره‌ای، منیت او را پایمال کند، با سلاح هجو و بدگویی به سوی او می‌تازد و در

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

این بحبویه با الفاظی رکیک او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد؛ حال طرف مقابل او هرکسی که می‌خواهد باشد: پدر باشد یا دوست، پادشاه باشد یا عامی... چنین انسانی معمولاً اعتماد به نفس پایینی دارد. اگر هم داشته باشد، اعتمادی کاذب است، که سالیان متمادی مانند سپری محافظ او بوده است، از شکستن دلی که با تلنگری می‌شکند، و قلبی که اشاره‌ای آن را خدشه‌دار می‌سازد. خاقانی و متنبی، هر دو شاعرانی زودرنج بودند؛ اگر چه متنبی این زودرنجی را اظهار نمی‌کرد، و خود را به گونه‌ای وانمود می‌کرد که گویا انسانی است مقتدر و توانمند؛ اما باید گفت که او نیز شاعر بود...

«متنبی که سخت شیفته خود بود، همواره جویای جاه و منزلت بود و سودای سروری می‌پخت و دچار گونه‌ای از جنون عظمت بود. این توهم زاده قدرت جسمانی و جوشش احساسات و خود پسندی مفرط او بود.» (آربری، ۱۳۸۴: ۹)

اکنون به انواع مباحات و فخر فروشی در شعر خاقانی شروانی می‌پردازیم:

۶- خودشیفتگی در خاقانی

خاقانی در اشعارش به خود و هر چه به او مربوط است، مباحات می‌کند و دیگران را در برابر خود به چیزی نمی‌شمارد. اکنون به بررسی علائم خودشیفتگی و نمونه‌های فخر و مباحات در شعر خاقانی می‌پردازیم:

۶-۱- مباحات به خود

خاقانی در مباحات به خود و نسب خویش چنین می‌گوید:

چشمه صلب پدر چون شد به کاریز رحم زان مبارک چشمه زاد این گوهر دریای من
(دیوان، ص ۳۲۳)

وز سوی عمم طیب گوهر بقراط سخن به هفت کشور
(تحفه العراقین، ص ۲۱۳)

خاقانی شخصیت خودشیفته و کمال‌گرا ۲۳۱

در ضمن مدح غیاث الدین محمد بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه، شایستگی خویش را این گونه بیان می‌دارد:

گر لطف تو خرید مرا بس شگفت نیست کاهل بصر خرنند به سیم و زر آینه
ور ناکسی فروخت مرا هم روا بود کاعمی و زشت را نبود در خور آینه

(دیوان، ص ۲۹۹)

دور را دور خویش، و زمان را زمان خویش می‌داند و از هر پدیده‌ای که بتواند برای ابراز کردن خود بهره می‌گیرد؛ او دست خود را به جوزا و قلمش را به حوت و معانی بدیعش را به سنبله تشبیه می‌کند:

بدان خدای که دور زمان پدید آورد که دور دور من است و زمان زمان من است

(دیوان، ص ۷۹۵)

دست من جوزا و کلکم حوت و معنی سنبله زاید ز حوت از جنبش جوزای من

(دیوان، ص ۴۸۰)

او گاهی به داشتن صفات نیک و فضیلت‌ها افتخار می‌کند:

زنده چو نفس حکیم نام من از تازگی گشته چو مال کریم حرص من از اندکی

(دیوان، ص ۹۲۷)

من که خاقانیم این مایه صفا یافته ام که بدل در حق بدخواه شدم نیکی خواه

(دیوان، ص ۹۱۸)

خاقانی به عقل و خردمندی خویش مباحث می‌کند:

آخشییجان امهات و علویان آبای من دایه من عقل وزقه شرع و مهد انصاف بود

(دیوان، ص ۳۳۳)

وحتی به خرسندی خویش از عزلت نیز فخر می‌فروشد:

❖ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

من آن هشتم هفت مردان کهفم که از سرنوشت جفا می‌گریزم

(دیوان، ص ۲۸۹)

۶-۲- فخر به بی نظیر بودن در شاعری

خاقانی ملک سخن گفتن را در جهان حق مسلم خود می‌داند، و خود را روح‌القدس مریم بکر

معانی می‌انگارد...

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا
مریم بکر معانی را منم روح القدس عالم ذکر معالی را منم فرمانروا
درع حکمت پوشم و بی‌ترس گویم: «کالقتال» خوان فکرت سازم و بی‌بخل گویم: «کالصلأ»

(دیوان، ص ۱۹)

در قصیده مذکور تا توانسته است، خودش را مدح کرده، و دیگران را در برابر خود به چیزی

نشمرده است.

او گاهی در ستایش سخن خویش این‌گونه داد سخن سر می‌دهد:

هر دم مرا به عیسی تازه ست حامله زان هر دمی چو مریم عذرا برآورم
زین روی چون کرامت مریم به باغ عمر از نخل خشک خوشه خرما برآورم

(دیوان، ص ۲۴۴)

خاقانی به داشتن طبع و ضمیر روشن مباهات می‌کند:

بر بدیهه راندم این منظوم و بستردم قلم هیچ خاطر وقت انشا بر نتابد بیش از این

(دیوان، ص ۳۴۰)

منم سر آمد دوران که طبع من داند چهار جوی جنان از پی جهان کندن
به من به جنبش همت توان رسید ولیک گهر چگونه توان یافت جز به جان کندن

(دیوان، ص ۹۱۲)

خاقانی شخصیت خودشیفته و کمال‌گرا ۲۳۳

او گاهی در ضمن مدح خود را می‌ستاید. خاقانی حتی از نام بزرگان نیز برای مطرح کردن خود سود می‌جوید. اگرچه شعر شهید و رودکی را در عجم، و شعر لبید و بحتری را در عرب، قابل قبول می‌داند، اما در صفت یگانگی، خود را در دو زبان شاعری، از همه آنان برتر و والاتر می‌بیند:

گرچه بدست پیش از این در عرب و عجم روان شعر شهید و رودکی، نظم لبید و بحتری
در صفت یگانگی، آن صف چارگانه را بنده سه ضربه می‌دهد در دو زبان شاعری

(دیوان، ص ۴۲۵)

۳-۶- هیچ‌انگاری دیگران در مقابل خود

او خود را در میان دیگران بی‌نظیر می‌داند، و در مقابل خویشتن خویش، به هیچ می‌شمارد:

بی من همه گر همه نمایند هیچند همه چو زی من آیند
مه بی خور اگر چه نور پاشد از حضرت خور نه دور باشد

(تحفه العراقین، ص ۲۱۰)

او بر دیگران فضل می‌فرشد، و خود را در توانمندی به دریایی همانند می‌سازد، و دیگر شاعران

مدعی را به چشمه‌هایی تشبیه می‌کند که از دریای فیض‌بخش شعر او وام می‌ستانند:

خویشتن همن نام خاقانی شمارند از سخن پارگین را ابر نیسانی شناسند از سخا
دائم از اهل سخن هر که این فصاحت بشنود در میان منکر افتد خاطرش یعنی خطا
گوید این خاقانی دریا مثبت خود منم خوانمش خاقانی اما از میان افتاده قا

(دیوان، ص ۱۹)

وی در ضمن مدح قاضی القضاات خود را شاعری ساحر می‌داند و شاعران دیگر را میوه‌چین

شجر شعر خویش و حاسدان لفظ گهربارش می‌خواند:

شاعر ساحر منم اندر جهان در سخن معجز صاحب قمران
از شجر من شعرا میوه چین وز صحف من فضلا عشر خوان
وز حسد لفظ گهر پاش من درخوی خونین شده دریا و کان

❖ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

(دیوان، ص ۳۴۲)

خاقانی خود را در شاعری، خورشید عالم‌تاب و شاعران دیگر را بر گرد خویش قمرهایی که نور

خود را از این منبع نور می‌ستانند، مجسم می‌کند:

زین پس همه از سخن سخن پرس اسرار سخنوری ز من پرس
خورشید سخن منم جهان‌ساز وین شاعران همه قمر وار

(تحفه العراقین، ص ۲۱۰)

در واقع خاقانی شاعران دیگر را آهن نامرغوبی می‌داند که سزاوار آینگی نیستند:

از نیم شاعران هنر مجوی از آنک ناید همی ز آهن بد گوهر آینه

(دیوان، ص ۵۷۵)

خاقانی عنصری و رودکی را که هر دو از شاعران زبردست ادب پارسی هستند، ریزه‌خور خوان

معانی خود می‌داند، و در برابر عظمت خود به هیچ می‌انگارد:

شاعر مفلح منم خان معانی مراست ریزه خور خوان من عنصری و رودکی

(دیوان، ص ۹۲۷)

و در ضمن مدح جمال‌الدین موصلی وزیر، بدین‌گونه عظمت خود را می‌ستاید و دیگران را

برابر به چیزی نمی‌شمارد:

من قرین گنج و اینان خاک بیزان هوس من چراغ عقل و اینان روزکوران هوا
دشمنند این ذهن و فطنت را حریفان حسد منکرند این سحر و معجز را رفیقان ریا
حسن یوسف را حسد بردند مثنی ناسپاس قول احمد را خطا گفتند جوقی ناسزا

(دیوان، ص ۱۸)

خاقانی به خود اجازه می‌دهد، شاعران دیگر را به قیمت بالا بردن خویش تحقیر کند:

پور سبکتکین تویی، دولت ایاز خدمتت بنده بدور دولت رشک روان عنصری

(دیوان، ص ۴۲۵)

❑ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

۴-۶- در هجو مخالفان

خاقانی مخالفان را هجو می‌کند و از تحقیر کردن آنان ابایی ندارد:

من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان
غرزنان برزنند و غرچگان روست
مغزشان در سر بیاشوبم که پیلند از صفت
پوستشان از سر برون آرم که پیسند از لقا

(دیوان، ص ۱۸)

او اقران و حاسدان را نکوهش می‌کند، و آنان را در برابر خود به چیزی نمی‌شمارد:

مشتی خسیس ریزه و اهل سخن نی‌اند
با من قران کنند و قرینان من نی‌اند
اوباش آفرینش و حشو طبیعت‌اند
کالا به دست حرص و حسد مرتهن نی‌اند

(دیوان، ص ۲۱۴)

البته نمونه‌های بسیاری از مباحثات، در دیوان و تحفه‌العراقین خاقانی یافته شد، که برای پرهیز از درازآهنگی سخن، از نقل آن‌ها پرهیز می‌شود.

۵-۶- زودرنجی خاقانی

خاقانی تاب تحمل انتقاد را نداشت. به واقع مردم چنان که انتظار دارد او را نشناخته‌اند، و آن‌گونه که او می‌خواهد نیستند، و شاید این دلیل همه آن معارضات و مناقشاتی است که او با بزرگان عصر خویش داشته است.

نمونه‌های بسیاری از موارد زودرنجی و عدم تحمل‌های خاقانی نسبت به انتقادهای دیگران را می‌توان با تورق در دیوان اشعارش یافت و اکنون به ذکر چند شاهد که شهادت خود خاقانی بر صحت این ادعاست، می‌پردازیم:

«همه رنج من از وجود من است
لاجرم زین وجود رنج‌انم
من هم از باد سر به درد سرم
ایرم از باد باشد افغانم»

(دشتی، ۱۵۲: ۱۳۶۴)

«خاقانی سریع‌التأثر و زودرنج است، روحی متموج دارد، به اندک مه‌ری به هیجان آمده و از

❖ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

مختصر ناملایمی برافروخته می‌شود و خود بدین معنی به درستی واقف است:

چون طشت میان تهی است خاقانی زن راحت‌ها که روح را باید
چون زخم رسد به طشت بخروشد انگشت بر او نهی بیاساید

او « در ضمن دو بیت خویش را به طشت مانند کرده است که از تلنگری به صدا در می‌آید و با

دست گذاشتن بر آن از خروش می‌افتد.» (دشتی، ۱۵۲: ۱۳۶۴)

خاقانی از دیگران انتظار دارد، همان‌گونه باشند که او می‌خواهد. همه‌چیز باید برطبق ایده‌آل‌های

خاقانی بزرگ تعریف شود، و این همه به کمال‌طلبی و آرمان‌گرایی او برمی‌گردد، که البته این مورد

نیز یکی از مشخصه‌های خود شیفتگی است.

۶-۶-۶- گلایه از مردم زمانه

خاقانی از مردم گلایه دارد، چرا که آن‌ها را در خور نمی‌بیند، گویی او خود را یکه‌تاز وادی

مردانگی و مروت می‌انگارد:

دل از گیتی وفا جوئی ندارد که گیتی از وفا بجوی ندارد

(همان، ص ۷۶۱)

نیست در موکب جهان مردی نیست بر گلبن وفا دردی

(دیوان، ص ۸۰۶)

او از قدرناشناسی دیگران گلایه دارد:

ما غم کس نخورده‌ایم مگر که دگر کس نمی‌خورد غم ما

ما غم دیگران بسی دیدیم دیگری نیز بنگرد غم ما

(دیوان، ص ۸۱۶)

از دیگران انتظار وفا دارد، وفایی که در گوهر آدمیت نایاب است، و هزاران امید و انتظار، که

بهتر است آن را به توقعات بی‌جای خاقانی و انتظارات نامحدود او از آنان تعبیر کرد:

امید وفا دارم هیئات که امروز در گوهر آدم بود این گوهر نایاب

جز ناله کسی همدم من نیست ز مردم جز سایه کسی همره من نیست ز صاحب

❑ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

آزردۀ چرخم نکنم آرزوی کس آری نرود گرگ‌گزیده ز پی آب

(دیوان، ص ۵۶)

خاقانی می‌گوید، از دوستان و خانواده نباید انتظار همدمی و مرهمی داشت، چرا که سرانجام به مانند برادران یوسف تو را به چاه می‌اندازند (در واقع خاقانی می‌اندیشید که همه به او حسادت می‌کنند). آسایش و آرامش در این جهان و در این زمانه بی‌معناست، و شاید علت کرانه‌طلبی و عزت‌گزینی خاقانی نیز همین باشد، که جامعه زمان او، ارض‌کننده آرمان‌گرایی‌های بی‌پایانش نبود:

وحدت‌گزین و همدمی از دوستان مجوی تنها نشین و مرهمی از دودمان مخواه
چون دیده‌ای که یوسف از اخوان چه رنج هم ناتوان بزی و زاخوان توان مخواه
سرگشتگی زمان نگر و زحمت مکان آسایش از زمان و فراغ از مکان مخواه

(دیوان، ص ۳۷۷)

۷- خاقانی، شاعری کمال‌گرا

کمال‌گرایی یکی از سازه‌های شخصیتی است، که نقش مهمی را در سازش یافتگی فرد ایفا می‌کند. اولین تلاش‌ها برای سنجش ابعاد کمال‌گرایی به اقدامات فروست و همکاران (۱۹۹۰) برمی‌گردد که براساس آن شش عامل معرفی شدند: ۱- نگرانی در مورد اشتباهات ۲- معیارهای شخصی ۳- انتظارات والدین ۴- انتقادگری والدین ۵- تردید در مورد اعمال ۶- سازمان یافتگی (به نقل از بشارت: ۱۳۸۵)

تری - شورت و همکاران (۱۹۹۵) بین کمال‌گرایی مثبت و منفی تمایز قائل شدند. بر اساس نظر این پژوهشگران کمال‌گرایی مثبت از رقابت برای برتری و کمال لذت می‌برد و در راستای رسیدن به پیامدهای مطلوب تلاش می‌نماید، در حالی که کمال‌گرایی منفی تنها از پیامدهای منفی اجتناب می‌نماید و انتظارات غیر واقع‌بینانه‌ای از عملکرد خویشتن دارد. کمال‌گرایی منفی با احساس شکست، اضطراب، احساس گناه، افکار خودکشی و عزت‌نفس پایین رابطه دارد. کمال‌گرایی مثبت از یک سو با خود شکوفایی و حس پیشرفت رابطه دارد و از سوی دیگر با افسردگی و اضطراب رابطه دارد

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

(نقل از برادران، ۱۳۸۵).

به نظر می‌رسد که خاقانی همیشه با خودی خود در جدال بوده است. او می‌خواست حقانیت خود را به اثبات برساند، اما نمی‌توانست. خاقانی همه چیز را در حد متعالی می‌خواست، اما جامعه زمان او آشفته‌بازاری بیش نبود. واقع امر این است که خاقانی از خود گلایه داشت و ناخودآگاه بر روزگار حواله می‌کرد. مدینه فاضله‌ای ساخته بود، و باید‌ها و نباید‌هایی پرداخته؛ رهبر، مجری، قانون‌گزار و همه‌کاره او بود؛ لذا دیگران می‌بایست قانونمند و پای‌بند به شئون وضع شده توسط خاقانی باشند...

اهل بایستی که جان افشاندمی دامن از اهل جهان افشاندمی

(دیوان، ص ۸۴۰)

۷-۱- آرمان‌گرایی سنایی شاعر

«سنایی گاهی تازیانه انتقاد را بر اندام یک‌یک عناصر اجتماعی عصر خویش نواخته است و در کار یک‌یک ایشان به خرده‌بینی پرداخته است و این خود نشان‌دهنده واقعیت اجتماعی عصر است و چنان نیست که او با کینه شخصی این افراد را مورد طعن و لعن قرار دهد، بلکه قراین تاریخی همه تأییدکننده این ویژگی‌های اجتماعی است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۵۳)

مرد هشیار در این عهد کم است گر کسی هست به دین متهم است

(تازیانه‌های سلوک، ص ۹۴)

این مسلمانان خلاق کار دیگر کرده‌اند از سر بی‌حرمتی معروف، منکر کرده‌اند
ای مسلمانان! دگر گشته است حال روزگار زانکه اهل روزگار احوال دیگر کرده‌اند

(همان، ص ۱۰۴)

نقد و نکوهشی از احوال زمانه:

بس کنید آخر محال، ای جملگی اصحاب قال در مکان آتش زنید این طایفه ارباب حال

(همان، ص ۱۶۳)

اگر در دنیای اشعار سنایی به تماشا بنشینیم، خواهیم دید که این بعد (انتقاد از اوضاع حاکم بر جامعه) از شخصیت خاقانی بسیار به ابومجد عارف نزدیک است، و آن چه بدیهی است این است که این دو شاعر معاصر، هر دو به دنبال ناکجاآبادی بوده‌اند، ناکجاآبادی که به آن نرسیدند. پس عزلت و تنهایی را به عنوان خط‌مشی زندگانی خویش برگزیدند:

ملک عالم به زیر تنهایی است مرد تنها نشان زیبایی است

(تازیانه های سلوک، ص ۱۴)

وحدت‌گزین و همدمی از دوستان مجوی تنها نشین و مرهمی از دودمان مخواه

(دیوان، ص ۳۷۷)

خاقانی، آرمان‌گرا بود و مقصود او رایگان‌آبادی، که سنایی نیز در طلب آن، در اقیانوس موج زندگی، دست و پا می‌زد، اما هیچ‌گاه بدان نرسید. درد خاقانی تا حدودی درد سنایی بود، و گرایش خاقانی به او نیز می‌تواند همین باشد. او می‌خواست و نمی‌یافت، و همین گشتن‌ها و نیافتن‌ها، او را سرخورده و بدبین می‌ساخت.

نتیجه

غریزه حب ذات یکی از غرایز ذاتی در درون همه انسان‌هاست و شاید بتوان با قاطعیت گفت، که هر کس مدعی ترجیح دیگری بر نفس خویش است، جز دروغ چیز دیگری نگفته است. اکثر شاعران در اشعار خود گاهی به خود و توانمندی‌های خود افتخار می‌کرده‌اند، اما خاقانی از آن دسته شاعرانی است که بیش از حد متعارف در این وادی اسب بیانش را تازانده، و شاید بتوان گفت، که هیچ شاعری در این زمینه تاکنون مانند او نبوده است.

یکی از مختصات سبکی زمان خاقانی تفاخر و فخر فروشی است که ریشه آن را می‌توان در شخصیت «خودشیفته» او جستجو کرد. در این مقاله با توجه به تعاریفی که در کتاب‌ها و منابع دانش

❑ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

روان‌شناسی در باره شخصیت‌های خودشیفته ارایه شده، به تحلیل شخصیت خاقانی و اثبات ادعای خود پرداختیم. مهم‌ترین ویژگی‌های شخصیتی این گونه افراد، هیچ انگاشتن دیگران، بی‌نظیر و ویژه پنداشتن خود، انتقادناپذیری و عدم ثبات رفتاری، و ایده‌آل‌گرایی است، که با توجه به مستندات مقاله این ویژگی‌ها در آثار خاقانی فراوان به چشم می‌خورد.

خاقانی خود را بسیار دوست می‌داشت و جامعه زمان او آشفته بازاری بود و شرایط موجود چنین اقتضا می‌نمود که در آن بحبویه دوران، شاعری برای مبرا دانستن خود از آن چه معاندان بی‌شرم به او نسبت می‌دهند و شاید برای جبران آن‌چه وجودش را سالیان سال آرزو می‌کرد، سخنانی بگوید؛ سخنانی که بی‌تردید نه در خور شخصیتی چون اویند. شاعری که هیچ چیز خرسندش نمی‌کرد، و پیوسته به دنبال آرزوهای دور و درازی که یکی پس از دیگری قدم به عرصه هستی می‌نهادند، بود؛ «شاعری که عالم و عالمی که شاعر بود».

به این مقام که می‌رسیم، شاید این سوال به اذهان وقاد خوانندگان خطور کند، که اگر خاقانی این‌گونه نبود، آیا باز هم خاقانی می‌شد، و ما با همین ارادتی که اکنون به او و جایگاهش در دنیای ادب پارسی داریم، در باب او سخن می‌گفتیم؟ آیا اگر خاقانی بزرگ تکلف نمی‌کرد، و یا اشعاری چنین نمی‌سرود؛ آیا باز هم خاقانی بود؟ خاقانی در همه عمر در پی تحقق یک هدف بود؛ او می‌خواست خود را به دیگران بشناساند، آیا به آن رسید؟ بله! خاقانی به هدف خود رسید؛ اما ناهموارترین راه را برگزید. تا جایی که باید گفت، که اگر رویه‌اش دیگرسان بود، شاید جایگاه والاتری را به خود اختصاص می‌داد، و در آسمان شعر و ادب با نورانیت بیشتری جلوه‌گر می‌شد.

منابع و مآخذ

- ۱- آبروی، ای جی. چکامه‌های متنبی. ترجمه موسی اسوار. تهران: چاپ اول، هرمس، ۱۳۸۴.
- ۲- آزاد، حسین. آسیب‌شناسی روانی. تهران: انتشارات بعثت، ۱۳۷۴.
- ۳- الفاخوری، حنا. تاریخ ادبیات زبان عربی از عصر جاهلی تا قرن معاصر. انتشارات توس، چاپ ششم، ۱۳۸۳.
- ۴- برادران، مجید. رابطه کمال‌گرایی با عزت نفس درنخبگان ورزشی و افراد غیرنخبه. دومین کنگره انجمن روان‌شناسی، اردیبهشت ۸۵، ۱۳۸۵.
- ۵- بشارت، علی. ساخت و اعتباریابی مقیاس کمال‌گرایی چند بعدی. دومین کنگره انجمن روان‌شناسی اردیبهشت ۸۵، ۱۳۸۵.
- ۶- جیمز، آرتور. روان‌شناسی و اخلاق. انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۷- خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی نجاردیوان اشعار. به کوشش سید ضیاء‌الدین سجادی. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۳۸.
- ۸- دشتی، علی. خاقانی شاعر دیرآشنا. انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰.
- ۹- زرین‌کوب، عبدالحسین. دیدار با کعبه جان (در باره زندگی، آثار و اندیشه خاقانی). تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۸.
- ۱۰- زرین‌کوب، عبدالحسین. نقد ادبی. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱.
- ۱۱- سعدی، کلیات سعدی. تصحیح محمد علی فروغی، تهران: نشر پیمان، ۱۳۸۲.
- ۱۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا. تازیانه‌های سلوک (نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی). تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۲.
- ۱۳- شمیسا، سیروس. سبک‌شناسی شعر. تهران: نشر میترا، چاپ چهارم، ۱۳۸۸.
- ۱۴- شولتز. دوان. نظریه‌های شخصیت. ترجمه یوسف کریمی (و دیگران)، تهران: نشر ارسباران، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۱۵- کاپلان. خلاصه روانپزشکی علوم رفتاری - روان‌پزشکی بالینی. ترجمه نصرت‌الله پورافکاری، انتشارات

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۸

۲۴۲ خاقانی شخصیت خود شیفته و کمال‌گرا

شهر آب، ۱۳۸۰.

- ۱۶ - عالی عباس‌آباد، یوسف. ختم‌الغرائب (تحفه العراقین) خاقانی شروانی. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۶.
- ۱۷ - بختیاری، علیقلی محمود. خاقانی در ایوان مدائن و گزینش ایرانی از دیوان خاقانی. تهران: انتشارات کتابسرا.
- ۱۸ - فلسفی، محمدتقی. اخلاق از نظر همزیستی و ارزش‌های انسانی. تهران: هیأت نشر معارف اسلامی، ۱۳۵۶.
- ۱۹ - گنجه‌ای، نظامی. هفت‌پیکر. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره، ۱۳۷۶.
- ۲۰ - معدن‌کن، معصومه. نگاهی تازه به دنیای خاقانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- ۲۱ - ناصر خسرو. دیوان اشعار. تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۰.
- ۲۲ - نظامی، الیاس‌بن‌یوسف. مخزن الاسرار. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. تهران: انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
- ۲۳ - همیلتون، ادیت. سیری در اساطیر یونان و روم. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۶.